

زبان و ادب فارسی

نشریه سابق دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز

سال ۶۵، پاییز و زمستان ۹۱، شماره مسلسل ۲۲۶

عنصر «گفتگو» در تاریخ بیهقی

دکتر قاسم صحرائی و دکتر علی حیدری

دانشیاران دانشگاه لرستان

مریم میرزایی مقدم

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه لرستان

چکیده

در محیط دربار سلطان مسعود غزنوی، بی اعتمادی عمیقی در لایه‌های مختلف حکومت وجود داشت که زمینه انواع توطئه‌ها و فتنه‌انگیزی‌ها را فراهم می‌آورد. ابوالفضل بیهقی به کمک ابزارهایی هم‌چون عنصر داستانی «گفتگو»، کوشیده است به نحوی زیرکانه و پوشیده آن واقعیت‌ها را آشکار سازد و آن‌ها را در بوته نقد قرار دهد. بیهقی با این انگیزه و هدف خاص از طریق گفتگو به توصیف دقیق شخصیت‌ها و روابط آنها پرداخته است. وی گاه از طریق بازگویی جملات اشخاص در لابه‌لای گفتگوهایشان، آنها را قابل اعتماد یا غیرقابل اعتماد معرفی کرده است. هم‌چنین گاه فضای بی‌اعتمادی را از طریق گزینش‌ها و پاره‌های برگزیده خود از میان گفتگوی شخصیت‌ها منعکس کرده است. بیهقی معمولاً انتقاد خود را در لفافه‌ای از گفتگوهای دیگران می‌پیچد و از طریق گفتگوی آن‌ها بسیاری از سیاست‌های اشتباه حکومت غزنویان و شخص مسعود را زیرکانه و غیر مستقیم برملا می‌کند.

کلیدواژه‌ها: گفتگو، تاریخ بیهقی، مسعود غزنوی، انتقاد، اعتراض، ابوالفضل بیهقی.

مقدمه

با تأمل در محیط دربار سلطان مسعود غزنوی (متوفی ۴۳۲ هجری)، به نظر می‌رسد بی‌اعتمادی عمیق و بدبینی مفرطی در لایه‌های مختلف آن ریشه دوانده و شرایط نامناسبی برای انواع تظاهرها و تزویرها، تضریبها و فتنه‌ها، و توطئه‌ها و قتل‌ها ایجاد کرده است. ابوالفضل بیهقی (۳۸۵-۴۷۰ هجری) نویسنده متعهد این عصر که از سویی، سخت می‌کوشد شأن و احترام پادشاه را پاس دارد و مستقیم نسبت به او اعتراض نکند و از سویی، وجدان تاریخ نویسی او نمی‌تواند از کنار این فضای آلوده که گاهی سلطان نقش اول را در ایجاد آن دارد، به سادگی عبور کند و سکوت نماید، به ناچار ابزارهایی را به کار می‌گیرد تا به گونه‌ای زیرکانه و پوشیده ناگفته‌های خود را به کمک آن‌ها بازگو کند و وظیفه تاریخ‌نویسی خود را در تشریح واقعیت‌های موجود آن عصر و انتقاد از آن‌ها ادا کند. عنصر داستانی «گفتگو» یکی از آن ابزارهاست.

به بیان دیگر، فرضیه اصلی این مقاله آن است که عنصر داستانی «گفتگو» در تاریخ بیهقی، نه تنها کارکرد خود را در روند داستان بلند غزنویان و تاریخ‌نویسی ابوالفضل بیهقی بر عهده دارد، بلکه ابزاری است که بیهقی به کمک آن به گونه‌ای غیرمستقیم و پوشیده به تشریح فضای غیر قابل اعتماد دستگاه حکومت سلطان مسعود می‌پردازد و نقش سلطان و دیگر درباریان را در پدید آمدن آن واقعیت‌ها آشکار می‌کند و با رعایت شأن و احترام پادشاه از آن‌ها انتقاد می‌کند.

یکی از اهداف این مقاله آن است که نشان دهد چگونه بیهقی برای باز نمود و تجسم فضای غیر قابل اعتماد دربار مسعود غزنوی، در جای مناسب، از بیان مستقیم و نسبتاً صریح (معمولاً از طریق گفتگوهای اشخاص بانفوذ حکومت) یا از بیان غیرمستقیم (در ژرف ساخت تمثیل‌ها، اشعار، فضا سازی‌ها، شخصیت‌پردازی‌ها...) استفاده می‌کند. بنابراین عنصر گفتگو در تاریخ بیهقی از جمله عناصر اصلی و صاحب نقشی است که نادیده گرفتن آن، تحلیل منطقی و اساسی تاریخ بیهقی و وقایع تاریخی مندرج در آن را غیرممکن می‌سازد؛ چرا که در بسیاری از موارد، درک و استنباط حقایق، از طریق گفتگوهای اشخاص بانفوذ، منطقی و به حقیقت نزدیک‌تر است. این مقاله با برجسته کردن و پررنگ‌تر نشان دادن گفتگوهای شخصیت‌های طراز اول و دوم

حکومتی، قدرت نویسندگی بیهقی را نیز در روزگاری که نویسنده آن گرفتار کنترل شدید اذهان و افکار و قلم‌هاست، در انعکاس و انتقال واقعیت‌ها نشان می‌دهد. به نظر می‌رسد، مسعود غزنوی از همان اولین روزهای به قدرت رسیدن (سال ۴۲۱ هجری)، اساس سیاست خود را بر پایه بی‌اعتمادی و بدبینی مفرط گذاشت. درباریان او برای کسب مقام، ثروت و یا قدرت، تا آنجا پیش می‌رفتند که یکدیگر را در معرض هلاکت قرار می‌دادند. امیر مسعود در به وجود آوردن آن فضای مملو از بی‌اعتمادی، نقش اصلی را بازی می‌کرد. در چنان شرایطی هیچ‌کس از دیگری ایمن نبود. همه بدون پشتوانه و تکیه‌گاه بودند. اگر کسی در شرایطی بود که به کمک دیگری نیاز داشت تا از اتهامی برهد، هیچ‌کس با دفاع از او، خود را در مظان اتهام قرار نمی‌داد؛ مگر به ندرت کسانی مانند بونصر مشکان با رعایت تمام جوانب محافظه‌کارانه در رفع اتهام کسی می‌کوشیدند. از این رو، در زمان حاکمیت سلطان مسعود غزنوی، جو بدبینی و بی‌اعتمادی در لایه‌های مختلف جامعه و دربار به قدری گسترش داشت که غالب تلاش افراد معطوف به رفع این بدبینی‌ها و بی‌اعتمادی‌ها و جلب اطمینان صاحبان قدرت می‌شد (حجازی، ۱۳۸۷: ۱۰-۱۱).

پیشینه تحقیق

تاریخ بیهقی به دلیل امانت‌داری نویسنده، در بیان حقایق و وقایع کلی و جزئی، در میان کتب تاریخی و ادبی کم نظیر است. به همین دلیل، مورد توجه مورخان و نویسندگان ایرانی و غیر ایرانی قرار گرفته است و محل ارجاع بسیاری از تحقیقات تاریخی بوده و هست. پژوهش‌های تاریخی «کلیفورد ادموند باسورث»، «برتولد اشپولر»، «والدمن» و «ابوالقاسم فروزانی» که نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران در عصر غزنویان را مورد بررسی قرار داده‌اند، در بسیاری از موارد بر اساس این اثر ارزنده بیهقی بوده است. همچنین دکتر علی‌اکبر فیاض، دکتر حمید عبداللهیان و... تاریخ بیهقی را مورد مطالعه و پژوهش قرار داده‌اند و نیز مقالات متعددی که در آنها ابعاد مختلف ادبی و تاریخی یا اجتماعی این اثر مورد بررسی قرار گرفته است، در مجموعه‌ای به نام یادنامه ابوالفضل بیهقی گردآوری شده است. به طور کلی،

هدف غالب این تحقیق‌ها، تصحیح یا شرح متن و یا کشف نکات ادبی تاریخ بیهقی جهت بررسی زیبایی‌شناسی کلام بیهقی بوده است.

بر اساس جستجوهای کتابخانه‌ای، در خصوص بررسی شیوه‌های بیانی ابوالفضل بیهقی برای نشان دادن بی‌اعتمادی‌های دربار مسعود غزنوی، سه مقاله مشاهده شد: مقاله‌های «لحن، صحنه‌پردازی و فضا، ابزار انتقاد و اعتراض بیهقی» (صحرائی و همکاران: ۱۳۹۰)، «بی‌اعتمادی در دستگاه مسعود غزنوی و دلایل آن در تاریخ بیهقی» (صحرائی و میرزائی‌مقدم: ۱۳۹۰) و «نقش تمثیل‌های بیهقی در تبیین بی‌اعتمادی‌های دربار مسعود غزنوی» (صحرائی و همکاران: ۱۳۹۰). با این حال، مقاله یا اثری که عنصر گفتگو و نقش آن را در تحلیل بی‌اعتمادی‌های موجود در تاریخ بیهقی مورد پژوهش قرار داده باشد، مشاهده نشد؛ به عبارت دیگر، حوزه پژوهش این تحقیق کاملاً مشخص و معین و البته متفاوت است و مطالب استنتاج شده، حاصل زاویه دیدی متفاوت و ناظر بر یکی از ابعاد متن یعنی "عناصر داستانی" و به گونه‌ی جزئی‌تری "عناصر داستانی گفتگو" است. بنابراین، سعی ما بر آن بوده است که از زاویه‌ای تازه، نگاهی نو به تاریخ بیهقی بیندازیم؛ زیرا این نگاه تازه است که از جمله ضرورت‌های مطالعات ادبی امروز به حساب می‌آید. در این تحقیق، از روش تحلیلی-توصیفی استفاده شده است؛ زیرا نمونه‌ها ابتدا به صورت توصیفی بیان شده، سپس به تحلیل آن‌ها در دسته‌بندی‌های خاصی پرداخته‌ایم. در تحلیل‌ها نیز سعی شده است بر اساس نظام نشانه‌ای، دلالت‌ها و نشانه‌های درون‌متنی و در موارد معدودی نشانه‌های برون‌متنی در محور کار قرار گیرد.

کارکرد عنصر داستانی گفتگو (Dialogue)

گفتگو یکی از مهم‌ترین عناصر داستانی است که تقریباً استفاده نویسنده از آن، اجتناب‌ناپذیر است. «گفتگو به معنای مکالمه و صحبت کردن با هم و مبادله افکار و عقاید است و در داستان منظوم، داستان، نمایشنامه و ... به کار می‌رود. به عبارت دیگر، صحبتی را که در میان شخصیت‌ها یا به طور گسترده‌تر، در افکار شخصیت واحدی در هر کار ادبی، صورت می‌گیرد، گفتگو می‌نامند» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۴۶۶). گفتگو از جمله ابزارهایی است که تک‌بعدی و مستقل نیست و سایر ابزارها و عناصر داستانی را تحت شعاع خود قرار می‌دهد. در واقع، گفتگو

مهم‌ترین و اساسی‌ترین تمهید روایی نویسنده است. نویسنده معمولاً از طریق تکنیک‌های خاصی سعی می‌کند، از بین تمام صداهایی که در متن وجود دارد، صدای شخصیت‌های محوری را رساتر، به گوش خواننده برساند. بنابراین، گفتگو ابزاری است که در خدمت شخصیت و شخصیت‌پردازی نویسنده قرار دارد و این صدای شخصیت‌هاست که آنها را در معرض قضاوت خواننده قرار می‌دهد.

اسکولز بر آن است که گفتگو به تنهایی ارزشی ندارد؛ اما همین که عبارت وصفی به آن اضافه شد، مثلاً «با لحنی بی‌رحمانه گفت»، دیدگاه خاصی شروع می‌شود (اسکولز، ۱۳۷۷: ۲۸). اشلاپر ماخر معتقد است: «هیچ کس پیشاپیش نمی‌داند که چه نتیجه‌ای از یک گفتگو به دست خواهد آمد... گفتگو سرشت خاص خود را دارد و زبانی که در آن به کار می‌رود نیز حقیقت خاص خود را دارد؛ یعنی چیزی را آشکار می‌کند که از این پس وجود خواهد داشت» (نیچه و دیگران، ۱۳۷۹: ۲۰۳). استفاده از لحن‌های متفاوت در فضاهای مختلف، یکی از تکنیک‌هایی است که نویسنده از طریق آن، هم به شخصیت‌پردازی و هم به فضا سازی می‌پردازد. «گفتگو از جمله ابزارهایی است که رمان‌نویس در امر شخصیت‌پردازی به کار می‌برد و خود از این نظر یکی از دشوارترین فنون داستان به شمار می‌آید» (آلوت، ۱۳۸۰: ۵۰۷). البته گفتگو معمولاً با ذهنیت شخصیت‌های داستانی هم‌آهنگی و هم‌خوانی دارد (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۴۷۱). همین سروکار داشتن با ذهنیت و تمرکز بر اندیشه شخصیت‌ها در داستان‌های رئالیستی و تاریخی است که معمولاً به کشف بسیاری از ناگفتنی‌ها منجر می‌شود. بعضی از گفتگوها بیشتر به اندیشه شخصیت‌ها توجه دارند تا طبیعت و سیاق گفتگو (میرصادقی، همان: ۴۷۷). گزینش و انتخاب آگاهانه بعضی گفتگوها برای ماندگار کردن حوادث و شخصیت‌ها بسیار اهمیت دارد. به همین دلیل معمولاً گفتگوی ساده و عادی، ارزش چندانی ندارد. رابرت مک‌کی معتقد است گفتگو باید جهت‌دار و هدف‌دار باشد (مک‌کی، ۱۳۸۸: ۲۵۵). نیز، استفاده از گفتگو باید طبیعی و دقیق باشد. افراط در گفتگو اساس داستان را زیر سوال می‌برد. «داستانی که تماماً با گفتگو نقل شود فاقد نظرگاه است» (اسکولز، ۱۳۷۷: ۲۸). از طرفی، شخصیت‌ها نیز در طرح و پیرنگ داستان نقش اساسی ایفا می‌کنند. حرکت داستان و تحولات آن در مقیاس وسیعی، بستگی به سیر حالات درونی و افت‌وخیزهای عاطفی شخصیت‌ها دارد که از طریق گفتگو در ساختار متن

قرار می‌گیرد. بنابراین عنصر گفتگو «پیرنگ را گسترش می‌دهد و درون‌مایه را به نمایش می‌گذارد و شخصیت‌ها را معرفی می‌کند و عمل داستانی را به پیش می‌برد» (میرصادقی، ۱۳۶۷: ۴۶۳).

با توجه به این‌که در نظریه‌های داستان‌نویسی معاصر علاوه بر این، کارکردهای دیگری نیز برای گفتگو قائل شده‌اند، می‌توان گفت نویسندگان توانا و چیره‌دست برای تأثیر سخن خود بیشتر به آن کارکردهای پنهانی اهمیت داده‌اند. ناقدان و محققان داستان، کارکردهای گوناگونی برای گفتگو ذکر کرده‌اند. یکی از آن کارکردها، کمک به کاهش حضور نویسنده در متن است (مهدی‌پور عمرانی، ۱۳۶۸: ۱۸۶)؛ کارکردهای دیگری نیز وجود دارد از قبیل معرفی کردن و ساختن شخصیت، (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۴۶۲) دادن اطلاعات لازم و ... (یونسی، ۱۳۶۹: ۳۵۱).

به صراحت می‌توان گفت که یکی از مهم‌ترین اهداف «گفتگو» بیان مافی‌الضمیر نویسنده است. به‌ویژه وقتی که نویسنده به هر دلیلی نتواند یا نخواهد مستقیماً به نقد جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند، پردازد. طبیعی است وقتی که خفقان بر جامعه‌ای حاکم باشد، نویسنده سعی می‌کند در پشت سپر شخصیت‌ها پنهان شود. «نویسندگان سعی می‌کنند تا جایی که امکان دارد خودشان کمتر دخالت کنند و تا ممکن است صدای ایشان کمتر شنیده شود.» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۴۷۷) ناصر ایرانی نیز در این‌باره می‌گوید: «وقتی رمان‌نویس ابزار نمایش‌گر و فاش‌کننده‌ای مانند گفتگو را در اختیار دارد هیچ نیازی ندارد به این‌که خود با صراحت به معرفی شخصیت‌هایش و بیان خلق‌وخوی آنها و نیز ستایش رفتار نیکشان و مذمت افعال بدشان پردازد» (ایرانی، ۱۳۸۰: ۳۴۳). او در ادامه در اظهار نظری نادرست بر آن است که «چنین کاری تا پیش از قرن بیستم در میان رمان‌نویسان بی‌سابقه بود» (همان: ۳۴۳) مشابه همین مضمون را در نوشته‌های میرصادقی نیز می‌بینیم (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۴۷۷). اما چنان‌که خواهیم گفت قرن‌ها قبل از این‌که در مغرب زمین رمان و داستان در معنی امروزی مطرح شود و در مورد عناصر آن سخن به میان آید، بیهقی در تاریخ خود از قدرت نهفته عنصر گفتگو برای بیان افکار درونی خود که بنا به دلایل مختلف از ابراز صریح آن‌ها ابا داشته، به خوبی استفاده کرده است. بیهقی در اثر ماندگار خود صداهای اثرگذاری را ثبت و ضبط کرده است؛ اما بیش از همه

در این اثر تاریخی، صداهای قاطعانه، معترضان و دادخواهانۀ ضعیفی به گوش می‌رسد که گویای امانت‌داری بیهقی در ثبت وقایع تاریخی است.

به نظر می‌رسد این کارکردهای بنیادین و اساسی بیش‌تر در رمان‌های رئالیستی و تاریخی کاربرد داشته است؛ زیرا این قبیل رمان‌ها برخلاف رمان‌های عاشقانه و احساسی، وظایف انتقادی بیشتری بر عهده داشته‌اند. آقای دستغیب نظر کسانی را که می‌گویند: نابخردانه است که گمان کنیم با رمان می‌توان دگرگونی سیاسی ایجاد کرد، به شدت رد می‌کند. (دستغیب، ۱۳۸۳: ۱۸۶) وی در جای دیگری رسالت مردمی ادیب رئالیست را وفادار ماندن به آرمان‌های انقلابی و دگرگونی‌های اجتماعی می‌داند. (همان: ۱۸۶) فوکو می‌گوید: «امروزه رمان دیگر اثر تاریخی نیست، بلکه تبدیل به سند شده است و به صورت یک واقعیت اجتماعی باقی مانده است.» (مهدی‌پور عمرانی، ۱۳۶۸: ۱۰۲) براین اساس، می‌توان چنین انگاشت که نویسنده به جای ارزیابی مستقیم، ابزارهای ارزیابی را در اختیار خواننده قرار می‌دهد و او را ناچار به تحلیل می‌کند تا به نتیجه دل‌خواه برسد؛ به عبارت دیگر گفتگو به مثابه ابزاری است که نویسنده آن را در خدمت مقاصد (اخلاقی، سیاسی و...) قرار می‌دهد و به جای آن که خود به تحلیل اتفاقات و شخصیت‌های اثر خود بپردازد، ابزار این تحلیل و ارزیابی یعنی گفتگو را در اختیار خواننده قرار می‌دهد. نویسنده واقع‌گرا می‌خواهد تا «با ترفندهای روان‌شناختی مجاب‌کننده‌ای انگیزه‌های گوناگونی را که منشاء حرکات و سکنات شخصیت‌هاست به خواننده نشان دهد. این امر با تصویر پذیرفتنی از جامعه‌ای که شخصیت‌ها در آن زندگی می‌کنند، همراه است» (بک، ۱۳۸۷: ۱۰۹). البته عنصر گفتگو به راحتی می‌تواند به نویسنده کمک کند تا ضمن بیان عقاید و تندترین انتقاداتش از زبان دیگران، از عواقب ناگوار ابراز عقیده مصون بماند. «خیلی آسان است که نویسنده دو تن از شخصیت‌های داستان را وادارد درباره هر موضوع اتفاقی حرف بزنند که خود او فکر می‌کند خیلی چیزها در باره آن می‌داند» (آلوت، ۱۳۸۰: ۵۲۴).

بعضی از منتقدان برای متن، لایه‌های چندگانه‌ای تصور کرده‌اند و معتقدند که معنای ظاهری و اولیه فقط یکی از معانی متن است. دریدا معتقد است: «خواننده متن به دو گونه خواندن نیاز دارد و هر متن، دوگانه است. دو متن، دو دست، دو گانه شنیدن... همیشه دو متن در یک متن وجود دارد» (صنعتی، ۱۳۸۰: ۲). بنابراین باید دید که یک متن چه امکانات و

ظرفیت‌هایی را در ساختار خود به خواننده ارائه می‌دهد تا خواننده بتواند متن را با اهداف خود هماهنگ کند و علاوه بر معنای ظاهری در پی معانی دیگری در متن باشد؛ زیرا متن از طریق نشانه‌ها و اجزای خود امکان کشف و تأویل را به خواننده می‌دهد. از نظر دریدا یک خواندن به شکل کلاسیک است با همان درک معنای ظاهری و یک خواندن به شیوه ساخت‌شکنی است این شیوه دوم رابطه بین خودآگاه و پیش‌آگاه را از روانکاوی به عاریت می‌گیرد. (همان: ۵)

بسیاری از روان‌شناسان از جمله یونگ دریافتند که ذهن دارای دو زبان است؛ لذا باید دوگونه خواندن نیز داشته باشیم تا بتوان هر روایت یا هر متن را که بر زبان جاری می‌شود، یا هر نمایش ذهنی را دوگانه خواند. یکی برای درک معنای ظاهری که در آگاهی یا خودآگاه است و دیگری برای دریافت معنای پنهان و عمیقی که در نمادهای ناخودآگاه قرار دارد (همان: ۴).

میخائیل باختین معتقد بود بنیاد داستان‌های داستانیفلسفی این است که آن‌ها منعکس کننده صدای تک نیستند و آواهای گوناگون را بازتاب می‌دهند (دستغیب، همان: ۳۷۰). البته این خاص داستانیفلسفی نیست (همان: ۳۷۰). چندآوایی ویژه همه روایت‌های عمده است و از اسطوره‌ها گرفته تا رمان‌های مدرن را خصلت هنری می‌بخشد (همان: ۳۷۱). از این مهم‌تر، گاهی نویسنده مجبور است حقایق را در لباس الفاظ آن‌چنان هنرمندانه بپیچاند که هم به تعهد نویسندگی خود عمل کرده باشد و هم خود را از گزند حاکمان جبار در امان نگه دارد. به همین دلیل، گاهی زیرساخت و روساخت متن معانی متضادی خواهند داشت. «متن‌ها همان قدر که می‌توانند بازتاب زندگی اجتماعی باشند، می‌توانند دقیقاً صورت مخالف آن را نیز عرضه کنند» (تودوروف، ۱۳۷۹: ۳۲).

تزوتان تودوروف تأویل متن و نگاه دوگانه به متون به‌ویژه متون ادبی را لازم و ضروری می‌داند و معتقد است. «اگر با ادبیات همان‌گونه برخورد کنیم که با هر منبع و مأخذ دیگری برخورد می‌کنیم، آشکارا از توجه به آنچه که گوهر ادبیات را تشکیل می‌دهد سرباز زده‌ایم» (همان: ۴۷).

از این منظر، با تاریخ بی‌هقی نیز باید به عنوان یک متن ادبی برخورد کرد؛ زیرا برخلاف ظاهر تاریخی متن تاریخ بی‌هقی، به نظر می‌رسد این متن، متنی «باز» است و قابلیت تعبیر و تأویل‌های چندگانه را دارد؛ «هرچند که این امر بدان معنا نیست که ما هرکاری را بخواهیم

می‌توانیم بکنیم. فهم هرمنوتیکی نتیجه گفتگویی اصیل میان حال و گذشته است و این فهم هنگامی رخ می‌دهد که میان حال و گذشته، ادغام افق‌ها وجود داشته باشد» (نیچه و دیگران، ۱۳۷۹: ۱۳). یا به قول امبرتواکو: گفتن این که هر متن به طور بالقوه بی‌پایان است، به این معنا نیست که بگوییم هر کنش تأویلی‌ای می‌تواند راه به جایی ببرد یا پایان خوشی داشته باشد. (همان: ۲۶۹) علی‌رغم افراط و تفریط‌های مباحث هرمنوتیکی، می‌توان آنها را برای تأویل و تحلیل‌های تاریخ بیهقی راه میانه‌ای انگاشت؛ «راهی که استقلال متن و خواننده، هر دو را انکار می‌کند و بر خصوصیت مکمل این دو تأکید می‌ورزد» (همان: ۱۷).

در مورد تاریخ بیهقی و متون تاریخی مشابه که با دید انتقادی نوشته شده‌اند، تا حد زیادی می‌توان قضاوت کرد که «تنها به واسطه ابتکارات خلاق تأویل‌گران آن» (همان: ۱۹) است که از چهره شاهد معنی نقاب برافکنده می‌شود و اندیشه‌ها و دغدغه‌های نویسنده در مقابل تأویل‌گر جلوه می‌نماید.

ما معتقدیم ضمن تکیه بر اصالت لفظ در تاریخ بیهقی و متون مشابه، به قول نیچه، «فقط یک مدل اصلی وجود ندارد و واژه‌ها خود چیزی جز تأویل نیستند. واژه‌ها در طول تاریخ خود پیش از آنکه نشانه باشند، تأویل می‌کنند» (همان: ۱۸۷). اگرچه در این مقدمه کوتاه پرداختن به بحث دراز دامن هرمنوتیک مد نظر ما نیست، اما به عنوان آخرین نکته در این مورد، به نظر امبرتواکو که راه سومی را نشان می‌دهد، اشاره می‌کنیم. او معتقد است در مقابل نظریه‌های تندرو تأویل خواننده محور و مؤلف محور، امکان راه سومی نیز وجود دارد و آن هم «نیت متن است» یعنی خود متن، فارغ از مؤلف و خواننده (همان: ۲۷۰). لذا در این تحقیق ضمن ورود به دنیای نیت مؤلف، با توجه به اطلاعات خارج از متن و اطلاعات موجود در آن، و تکیه بر تأویل‌های خود، اهمیت «متن» و وفادار بودن به چهارچوب‌های آن به عنوان راه سوم و مکمل، برای نویسندگان از اهمیت قابل توجهی برخوردار است.

عنصر داستانی گفتگو در تاریخ بیهقی

مهم‌ترین نتیجه گفتگو این است که گاهی خواننده می‌تواند از طریق آن، به عقاید و اندیشه‌های نویسنده پی ببرد؛ به عبارت دیگر، گفتگوهایی که نویسنده آن‌ها را برجسته می‌کند،

ممکن است حرف خود نویسنده باشد که آن را از زبان شخصیت‌های داستان بیان می‌کند. این نتیجه‌ی اخیر، علی‌الخصوص در فضای حکومت‌هایی که نویسندگان در آن‌ها آزادی بیان اندیشه ندارند، می‌تواند ابزار مفیدی برای آن‌ها باشد.

به طور کلی، نویسندگان معمولاً به دو شکل از عنصر گفتگو در داستان‌های خود استفاده می‌کنند. گفتگویی که مستقیماً فکر و اندیشه‌ی شخصیت‌های نویسنده را در اختیار خواننده قرار می‌دهد و گفتگویی که به صورت غیرمستقیم، خواننده را در وضعیتی قرار می‌دهد که بتواند منظور گوینده را طی گفتگو کشف کند (تودوروف، ۱۳۷۹: ۴۷۸). البته با توجه به این که بیهقی اغلب از گفتگوی نوع اول (روش مستقیم) بهره برده است، ما نیز دسته‌بندی‌های خود را از گفتگو، بر اساس شخصیت‌های بانفوذ انجام داده‌ایم. تفکیک دو دسته گفتگو بر اساس روش مستقیم و غیرمستقیم، به علت بسامد بسیار کمتر روش غیرمستقیم، مقاله را از توازن در چارچوب تقسیم‌بندی خارج می‌کند. به عنوان نمونه، بیهقی در گفتگوی علی قریب و بونصر مشکان، گفتگوی امیر مسعود و بومنصور مستوفی، در تک‌گویی درونی بومنصور مستوفی، گفتگوی بونصر مشکان و عبدالصمد وزیر، گفتگوی بونصر مشکان با منصور طیفور و بیهقی، گفتگوی عبدالصمد وزیر و بونصر مشکان، گفتگوی بونصر مشکان و سلطان مسعود و... از روش مستقیم استفاده شده است که در ادامه به تحلیل بیشتر آن‌ها خواهیم پرداخت.

گفتگو از ابزارهایی است که بیهقی با انگیزه و هدفی خاص از طریق آن به توصیف دقیق شخصیت‌ها و روابط آن‌ها می‌پردازد؛ بیهقی گاه از طریق بازگویی جملات اشخاص در لابه‌لای گفتگوهایشان، آن‌ها را قابل اعتماد یا غیرقابل اعتماد معرفی می‌کند. گاه فضای بی‌اعتمادی را از طریق گزینش‌ها و پاره‌های برگزیده‌ی خود از میان گفتگوهای شخصیت‌ها منعکس می‌کند به دلیل آنکه گفتگوها در تاریخ بیهقی واقعی هستند، تکرار یکی دو جمله یا عبارت از زبان افراد با نفوذ حکومت مسعود، می‌تواند فضای دربار را نشان دهد؛ مثلاً تکرار مفهوم «حرف‌شنوی مسعود» در میان گفتگوهای افراد مختلف دربار نشان می‌دهد که در این فضا، روابط تا چه اندازه تیره و ناسالم است و از طرفی مسعود تا چه حد در سال‌های آغازین حکومت تحت تأثیر اطرافیان خود قرار دارد و همین امر در تشدید فضای بی‌اعتمادی چقدر مؤثر واقع شده است.

دور از ذهن نیست اگر گفته شود، بیهقی نیز مانند هر نویسنده دیگری به دنبال کلمات و جملات خاصی بوده است که بار معنایی و القایی نیرومندی داشته باشند؛ چرا که وی باید اهداف خاص خود را از طریق انتخاب واژگان و سپس چگونگی ترکیب و به کارگیری آن‌ها در کلام به گونه‌ای بیان کند که بار عاطفی مورد نظر را دارا باشند تا بتوانند اطلاعات را به گونه‌ای انتقال دهند که او می‌خواهد. «مسلم است که هر گفتگویی اندیشه و فکری در پس خود دارد، منظور من نحوه ادای آن است و شکل ارائه آن» (همان: ۴۷۵). بنابراین این روش نیز ابزاری است در خدمت اندیشه نویسنده.

گاهی بیهقی، انتقاد خود را در لفافه‌ای از گفتگوهای دیگران می‌پیچد و از طریق صراحت آن‌ها بسیاری از سیاست‌های اشتباه حکومت غزنیان را برملا می‌کند و به این ترتیب، هم کلام خود را استوارتر می‌کند و هم خطری او را تهدید نمی‌کند و از سوی دیگر خواننده را مستقیماً دعوت به دیدن و شنیدن نظر شخصیت‌های تاریخ خود در مسائل مهم حکومت می‌کند. اگرچه «سراسر کتاب بیهقی مشحون است از گفتگوهای اشخاص با یکدیگر و این سخنان در نهایت زیبایی و گویایی به قلم آمده است، به طوری که اگر از نظر نویسندگی حتی از لحاظ داستان-پردازی بنگریم، بهتر از این نمی‌توان محاورات اشخاص را تنظیم کرد» (یوسفی، ۱۳۵۰: ۸۰۹). اما باید یادآور شد که بیهقی احتمالاً با علم و آگاهی، قسمت‌های زائد و عادی کلام شخصیت‌ها را حذف کرده است و همین مسأله، نشان دهنده تأکید وی بر قسمت‌های ذکر شده، است و البته از این طریق خواننده را یاری می‌کند تا با انگشت گذاشتن بر همین قسمت‌ها به برداشت‌های خاص دست یابد؛ زیرا از جمله ویژگی‌های گفتگو آن است که: «تنها به عنوان آرایش و زینت داستان به کار نمی‌آید، بلکه عمل داستانی را در جهت معینی پیش می‌برد» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۴۷۱). بنابراین بیهقی گاهی برای نشان دادن چهره‌های منفی یا مثبت، از میان تمام گفتگوهای آن‌ها، گفتگوهایی را انتخاب می‌کند که نشان بدهد این شخصیت‌ها غیرقابل اعتماد یا قابل اعتماد هستند و گرنه بر اساس تعریف کادن گفتگو: هر نوع «گفتار شخصیت‌ها در هر نوع متن روایی، داستان یا نمایشنامه» (کادن، ۱۳۸۰: ۱۱۷). را شامل می‌شود. در ادامه مقاله، به عنوان نمونه، گفتگوهایی از تاریخ بیهقی ذکر می‌شود که نویسنده به کمک آنها بی‌اعتمادی حاکم بر دربار مسعود غزنوی و انتقاد پنهان خود را از آن‌ها به نمایش گذاشته است.

گفتگوی علی قریب و بونصر مشکان

یکی از گفتگوهایی که بازگو کننده بی‌اعتمادی عمیق میان ارکان بلندپایه دربار سلطان مسعود غزنوی است، درد دل گونه‌ی علی قریب پیش از دستگیری، با بونصر مشکان است. در طی این گفتگو که در آن از روش مستقیم گفتگو به بهترین شکل ممکن استفاده شده است، به خوبی افکار و عقاید یکی از رجال سیاسی حکومت مسعود روشن می‌شود. بونصر مشکان گفته‌های علی قریب را که با وجود نواخت‌های مسعود، کاملاً نسبت به او بی‌اعتماد است، چنین بیان می‌کند: «با من خالی کرد و گفت: بدرود باش ای دوست نیک که به روزگار دراز به یک‌جا بوده‌ایم و از یکدیگر آزار نداریم» (بیهقی، ۱۳۸۳: ۴۳/۱). علی قریب می‌داند با وجود آن‌که خیانتی مرتکب نشده‌است، مورد اتهام مسعود قرار خواهد گرفت. «گفت: همه راستی و خوبی دارم در دل و هرگز از من خیانتی و کژی‌یی نیامده است و از این‌که گفتم بدرود باش نه آن خواستم که بر اثر شما نخواهم آمد و لکن بدرود باش بحقیقت، بدان‌که چندان است که سلطان مسعود چشم بر من افکند، بیش شما مرا نبینید» (همان: ۴۳/۱). علی قریب شخصیت مسعود را کاملاً شناخته است. می‌تواند رفتارهای او را پیش‌بینی کند و این پیش‌بینی چنان دقیق است که مو به مو واقع می‌شود: «این نامه‌های نیکو و مخاطبه‌های به افراط و به خطّ خویش فصل نبستن و برادرم را حاجبی دادن همه فریب است و بر چون من مرد پوشیده نشود و همه دانه است تا به میانه دام رسم که علی دایه به هرات است و بلغاتگین حاجب و گروهی دیگر که نه زناند و نه مردان، و اینک این قوم نیز به سلطان رسند و او را بر آن دارند که حاجب علی در میانه نباید؛ و غازی حاجب سپاهسالاری یافته است و می‌گوید: همه وی است، مرا کی تواند دید؟» (همان: ۴۳-۴۴/۱).

در ادامه، علی قریب شخصیت غیرقابل اعتماد مسعود را چنین زیر سوال می‌برد: «و سخت آسان است بر من که این خزانه و پیلان و فوجی قوی از هندوان و از هر دستی پیش کنم و غلام انبوه که دارم و تبع و حاشیت و راه سیستان گیرم که کرمان و اهواز تا در بغداد بدین لشکر ضبط توان کرد که آنجا قومی‌اند نابکار و بی‌مایه و دم‌کنده و دولت برگشته، تا ایمن باشم...» (همان: ۴۴/۱) مفهوم عبارت فوق این است که علی قریب با وجود توانایی گریختن و جان خود را نجات دادن، نمی‌گریزد و در ادامه حتی روا می‌دارد که او را در جایی موقوف کنند (همان:

(۴۴/۱). مجموعه این گفتگو می‌تواند به این مفهوم باشد که این شخصیت بانفوذ درباری با وجود عدم اعتماد به مسعود، تن به اعتمادی نسبی می‌دهد که شاید از جانب مسعود در مجازات وی تخفیف داده شود؛ هر چند که می‌داند اطرافیان مسعود، با نفوذی که بر وی دارند، بی‌کار نخواهند نشست: «عاجزان این خداوندزاده را بنگذارند تا مرا زنده ماند که بترسند.» (همان: ۴۴/۱) سپس به گونه‌ای مستقیم و بدون ابهام علت غیرقابل اعتماد بودن مسعود و بی‌اعتمادی وی را بر خود چنین بیان می‌کند: «و وی بدین مال و حطام من نگرد و خویش را بدنام کند» (همان: ۴۴/۱). همین جملات نمایانگر چهره حریص و طماع مسعود و بسیاری از بی‌اعتمادی‌های وی بر ارکان صاحب مال حکومت اوست.

علی قریب در گفتگوی خود با بونصر مشکان، بی‌اعتمادی مسعود و مسعودیان را بر محمودیان این‌گونه بیان می‌کند: «و ترا ببايد دانست که کارها همه دیگر شد که چون به هرات رسی خود بینی و تو در کار خود متحیر گردی که قومی نوآیین کار فروگرفته‌اند، چنان که محمودیان در میان ایشان به منزلت خائنان و بیگانگان باشند، خاصه [که] بوسهل زوزنی برکار شده است و قاعده‌ها بنهاده و همگان را بخریده» (همان: ۴۵/۱). چنان که دیده می‌شود، بسیاری از جملات علی قریب در گفتگو با بونصر، واضح و بدون هیچ‌گونه ابهامی، فضای آلوده و غیرقابل اعتماد دربار مسعود را نشان می‌دهد. این جملات صریح، قطعاً برای بیهقی آن قدر اهمیت داشته‌است که آن‌ها را حذف نکرده است. در گفتگوهایی که ذکر شد علی قریب، مسعود را صیادی می‌داند که با دام و دانه‌های انعام و نواخت‌های خود، درصدد جلب اعتماد برخی اعیان دربار و فروگرفتن آن‌ها، در فرصت مناسب است و به این وسیله او را فریب‌کاری غیرقابل اعتماد معرفی می‌کند. شاید به همین دلیل است که بیهقی این بخش از گفتگوی علی قریب و بونصر را حذف نمی‌کند. به کمک همین گفتگو است که خواننده می‌تواند از نیات اعیان و ارکان حکومت نسبت به سلطان مطلع شود.

گفتگوی بگتغدی، علی دایه و بلغاتگین

در ماجرای توطئه بگتغدی، علی دایه و بلغاتگین علیه اریارق و حاجب غازی و گفتگویی که این سه تن با یکدیگر دارند، فضای غیرقابل اعتماد و پر از فتنه و توطئه دربار مسعود

غزنوی، روشن می‌شود؛ توطئه‌ای که شاید بتوان گفت در هیچ کجای تاریخ بیهقی نقشه قتل و برانداختن کسی، با این صراحت بیان نشده است: «حاجب بزرگ و علی گفتند: تدبیر شربتی بسازند یا رویاروی کسی را فرا کنند تا اریارق را تباه کند. سالار بگتغدی گفت: این هر دو هیچ نیست و پیش نشود و آب ما ریخته گردد و کار هر دو قوی شود. تدبیر آن است که ما این کار را فرو گذاریم و دوستی نماییم و کسان گماریم تا تضریب‌ها می‌سازند و آنچه ترکان و این دو سالار گویند، فراخ‌تر زیادت‌ها می‌کنند و می‌بازنمایند تا حال کجا رسد» (بیهقی، ۱۳۸۳: ۱/۲۶۹). آن‌چه در این گفتگو برجسته می‌نماید، انحطاط اخلاقی درباریان و عدم ثبات رأی سلطان است. از همین گفتگوی کوتاه، به خوبی می‌توان دریافت که این سه شخصیت بانفوذ، بهترین روش را برای پیشبرد اهداف انتقام‌جویانه خود، از بین بردن اعتماد سلطان نسبت به این دو سپاهسالار می‌دانند و بهترین شکل بی‌اعتماد کردن سلطان را در فتنه‌گری و تضریب جستجو می‌کنند؛ چرا که در جریان روابط دربار، بارها تجربه کرده‌اند که امیر مسعود، تنها به کوچک‌ترین تضریبی نیاز دارد تا نزدیک‌ترین و حتی وفادارترین شخصیت‌های حکومتش را از پیش رو بردارد و اتفاقاً موفق هم می‌شوند. این گفتگو به شکل غیر مستقیم، فضای آلوده دربار غزنوی و غیر قابل اعتماد بودن سلطان را بیان می‌کند.

گفتگوی امیر مسعود و بومنصور مستوفی

یکی از دلایل بی‌اعتمادی رعایا نسبت به حکومت مسعود، ظلم و ستم عمال حکومتی بر آن‌هاست. یکی از این عمال متعذی که ضربات جبران‌ناپذیری بر پیکره حکومت مسعود وارد می‌کند، سوری صاحب دیوان خراسان است. بیهقی که با چشم بینا و گوش شنوا، نظاره‌گر بسیاری از گفتگوهای درباریان و ارتباط‌های آن‌هاست، چهره دقیق این شخصیت ظالم و عامل بی‌اعتمادی مردم خراسان بر حکومت مسعود را در گفتگویی که میان بومنصور مستوفی و امیرمسعود صورت می‌گیرد، (این گفتگو پس از رسیدن هدایای سوری به دست مسعود است) چنین ترسیم می‌کند: «امیر فرمود تا در نهان هدیه‌ها را قیمت کردند، چهار بار هزار هزار درم آمد. امیر مرا که بومنصورم گفت: نیک چاکری است این سوری، اگر ما را چنین دو سه چاکر دیگر بودی، بسیار فایده حاصل شدی. گفتم: همچنان است، و زهره نداشتم که گفتمی از

رعایای خراسان باید پرسید که بدیشان چند رنج رسانیده باشد به شریف و وضع تا چنین هدیه ساخته آمده است، و فردا روز پیدا آید که عاقبت این کار چگونه شود. « (همان: ۶۳۸/۲). در تک‌گویی درونی (مونولوگ) بومنصور مستوفی که بیهقی آن را به شکل مستقیم بیان کرده است، ناگفتنی‌های قابل تأویل زیادی وجود دارد. شاید اوج بی‌اعتمادی به سلطان مسعود زمانی است که ناصحان و مشاوران نزدیک او هم از ترس متهم شدن به دشمنی با پادشاه از نصیحت مشفقانه، شانه خالی می‌کنند و تن می‌زنند یا این‌که مانند "مستوفی‌ها" به تک‌گویی درونی تن می‌دهند.

همین ظلم سوری است که بعدها دامن حکومت مسعود را می‌گیرد و اتفاقاً «فردا روز» پیدا می‌شود که مردم خراسان، نسبت به حکومت مسعود بی‌اعتماد می‌شوند و مقدم دشمنان مسعود را گرامی می‌دارند؛ از حکومت غزنوی قطع امید می‌کنند و خود را در پناه سلجوقیان محفوظ می‌دارند.

بیهقی در اینجا نیز به خوبی نشان می‌دهد که در ذکر کردن قسمت‌های انتخابی گفتگوها تعمد دارد. او هم تأیید ظاهری بومنصور از حرف‌های مسعود را بیان می‌کند و هم حرف دل او را که بعید به نظر نمی‌رسد، حرف دل خود بیهقی نیز باشد. از سوی دیگر، در همین گفتگوی کوتاه نشان داده می‌شود که چگونه مسعود به یکی از عمال غیرقابل اعتماد خود، اعتماد کرده است: «سخن کس بر وی نمی‌شنود و بدان هدیه‌هایی به افراط وی می‌نگریست» (همان: ۶۳۸/۲). و وی را «نیک چاکری» (همان: ۶۳۸ / ۲) می‌دانست. بیهقی با این گفتگو انتظار مسعود را از «چاکر نیک» نیز برملا کرده است. تصور این موضوع که سلطان انتظار چه ستم‌ها و تاراج‌هایی و به تبع آن جمع آوری چه هدایا و تحفه‌هایی دارد، برای کسانی هم‌چون بومنصور مستوفی و بیهقی نگران‌کننده و عامل بی‌اعتمادی به سلطان است.

گفتگوی بونصر مشکان و عبدالصمد وزیر

پس از آنکه مسعود به تحریک عراقی دبیر، تصمیم می‌گیرد به سمت نیشابور حرکت کند تا بتواند از گرگانیان مال ضمنی دو ساله را بگیرد و عبدالصمد وزیر نمی‌تواند او را متقاعد کند که رفتن به آن جانب به صلاح نیست؛ در گفتگویی که بین بونصر مشکان و عبدالصمد وزیر

صورت می‌گیرد، مستقیماً نشان داده می‌شود که شخصیت سلطان از نظر دو تن از ارکان حکومتش تا چه اندازه غیرقابل اعتماد و تحت نفوذ اطرافیان است: «بونصر وزیر را گفت که خواجه بزرگ دید که نگذاشتند که یک تدبیر راست برفتی؟ گفت: دیدم، و این همه عراقی کرده است، خبر یافتم؛ و امروز به هیچ حال روی گفتار نیست» (همان: ۶۶۷/۲). همین گفتگو نشان دهنده بی‌اعتمادی سلطان نسبت به وزیر و مشاوران مانند بونصر مشکان نیز هست؛ چرا که وی به جای مشورت با وزیر و بونصر، به گونه‌ای پنهانی و دور از چشم، با مشورت افرادی خامل‌الذکر که شایستگی مشورت ندارند، تصمیم‌های مهمی اتخاذ می‌کند. جمله «به هیچ حال روی گفتار نیست» نشانگر بی‌اعتمادی متقابل وزیر و سلطان است.

گفتگوی بونصر مشکان با منصور طیفور و بیهقی

در ماجرای بدگمان شدن مسعود به وزیر عبدالصمد، بونصر مشکان ضمن گفتگویی با منصور طیفور و بیهقی، نادرستی بی‌اعتماد بودن مسعود به وزیر را بررسی می‌کند. وی در همین گفتگوی کوتاه نشان می‌دهد که بی‌اعتمادی مسعود به وزیر که نتیجه آن، بدگمان شدن نسبت به وی است، امری کاملاً غیرعقلانی است: «خدای، عزوجل، داند که این وزیر راست و ناصح است و از چنین تهمت‌ها دور، اما ملوک را خیال‌ها بندد و کس به اعتقاد و به دل ایشان چنان که باید راه نبرد و احوال ایشان را درنیابد.» (بیهقی، ۱۳۸۳: ۷۰۰/۲) و در ادامه، بی‌اعتمادی و بدگمانی سلطان به وزیر را از طریق گفتگوی مستقیم، چنین به تصویر می‌کشد: «هم از قضای آمده است که این خداوند ما بر وزیر بدگمان است تا هر تدبیر راست که وی می‌کند در هر بابی برضد می‌راند» (همان: ۷۰۰/۲). این بی‌اعتمادی در حالی است که سلطان: «چند بار این مهتر را بیازمود و خدمت‌های مهم فرمود، با لشکرهای گران‌نامزد کرد بر جانب بلخ و تخارستان و ختلان و بر وی در نهان موکل داشت سالاری محتشم را و خواجه این همه می‌دانست و از سر آن می‌گذشت و هیچ نصیحت بازنگرفت» (همان: ۷۰۰/۲). در نشستی که بین این سه تن صورت می‌گیرد، بیهقی تنها به گفته‌های بونصر اکتفا می‌کند و از ذکر گفته‌های منصور طیفور و خودش خودداری می‌کند. شاید گفته‌های بونصر را کافی و با اهمیت‌تر می‌داند.

گفتگوی عبدالصمد وزیر و بونصر مشکان

بیهقی، بلافاصله پس از این گفته‌ها به ذکر گفتگویی می‌پردازد که بین وزیر و بونصر انجام می‌گیرد. در این گفتگو که صراحتاً از روش مستقیم گفتگو بهره گرفته شده است، ابتدا خواجه، سلطان را شخصیتی بدگمان معرفی می‌کند که باید برای رفع بدبینی و بی‌اعتمادی او هر از گاهی، فرزندی به عنوان قربانی پیشکش کند: «یا سبحان الله العظیم! فرزندی از من چون عبدالجبار با بسیار مردم از پیوستگان کشته و در سر خوارزم شدند تا این خداوند لختی بدانست که من در حدیث خوارزم بی‌گناه گونه بوده‌ام. من به هر وقتی که او را ظنّ افتد و خیال بندد پسری و چندین مردم ندارم که به باد شوند تا او بداند یا نداند که من بیگناهم.» (همان: ۷۰۱/۲) در ادامه، اساساً بی‌اعتمادی و بدگمانی مسعود را نسبت به خود، از خردمندی به دور می‌داند و قدرت تفکر و اندیشه مسعود را زیر سؤال می‌برد: «و از آن این ترکمانان طرفه‌تر است و از همه بگذشته، مرا بدیشان میل چرا باشد تا اگر بزرگ گردند پس از آن که مرا بسیار زمین و دست بوسه داده‌اند، وزارت خویش به من دهند؟! به همه حال‌ها من امروز وزیر پادشاهی‌ام چون مسعود پسر محمود، چنان دانم که بزرگ‌تر از آن باشم که تا جمعی که مرا بسیار خدمت کرده‌اند وزیر ایشان باشم و چون حال برین جمله باشد، با من دل کجا ماند و دست و پایم کار چون کند و رأی و تدبیرم چون فراز آید؟» (همان: ۷۰۱/۲) هنگامی که بونصر از خواجه می‌خواهد تا در باب او پایمردی کند، وی آن را بی‌فایده می‌داند و علت تمام این بی‌اعتمادی‌ها را فتنه‌گری اطرافیان سلطان می‌داند: «گفت سود ندارد که دل این خداوند تباه کرده‌اند» (همان: ۷۰۱/۲).

گفتگوی بونصر مشکان و سلطان مسعود

در گفتگویی که بونصر به همین منظور با سلطان دارد و از او می‌خواهد که در کارها با وزیر مشورت کند؛ امیر چنین پاسخ می‌دهد: «چه می‌گویی؟ این همه از وزیر خیزد که با ما راست نیست» (بیهقی، ۱۳۸۳: ۷۰۱/۲). بونصر سعی می‌کند تا تبعات این بی‌اعتمادی سلطان به وزیر را به وی گوشزد کند: «بر وی بدگمان بودن و وی را متهم داشتن فایده چیست؟ که خلل آن به کارهای خداوند بازگردد که وزیر بدگمان، تدبیر راست چون داند کرد؟ که هرچه

بیندیشد و خواهد که بگوید، به دلش آید که دیگرگونه خواهند شنود، جز بر مرادِ وقت سخن نگوید و صواب و صلاح در میان گم شود» (همان: ۷۰۲/۲). خلاصه آن که سلطان را وادار می‌کند تا به اشتباه خود اعتراف کند: «ما را تا این غایت ازین مرد خیانتی پیدا نیامده است؛ اما گوش ما از وی پر کرده‌اند و هنوز می‌کنند» (همان: ۷۰۲/۲). در ادامه این گفتگوی مستقیم که سلطان شعور و تفکر خود را زیر سؤال می‌برد، از بونصر می‌خواهد که در گفتگویی با وزیر، بدگمانی او را برطرف سازد. بونصر که یکی از شخصیت‌های محافظه‌کار و محتاط تاریخ بیهقی است بلافاصله از سلطان اجازه می‌خواهد که عبدوس یا یکی از نزدیکان سلطان، در این گفتگو همراه او باشد. سلطان که خود مهارت کافی در زمینه بدبین شدن به افراد دارد، او را متقاعد می‌کند که: «دانم که چه اندیشیده‌ای، ما را بر تو مشرف به کار نیست و حال شفقت و راستی تو سخت مقرر است» (همان: ۷۰۳/۲).

گفتگوی بونصر و عبدالصمد وزیر

در گفتگویی که بین بونصر و عبدالصمد وزیر می‌گذرد، بی‌اعتمادی وزیر کاملاً مشهود است: «اما چشم دارم که سخن حاسدان و دشمنان مرا بر من شنوده نیاید و اگر از من خطایی رود، مرا اندر آن بیدار کرده آید و خود گوشمال داده شود و آن را در دل نگاه داشته نیاید و بدان چه بر من بدگمان می‌باشد و من ترسان خاطر و دست از کار بشده، ضرر آن به کارهای ملک بازگردد و چگونه در مهمات سخن تواند گفت؟» (همان: ۷۰۳/۲).

در گفتگوی دیگری که بین بونصر و عبدالصمد وزیر صورت می‌گیرد، علت بی‌اعتمادی لشکر و رعیت نسبت به سلطان بررسی می‌شود. شاید در تمام تاریخ بیهقی، کمتر جملاتی با این صراحت در مورد استبداد و خودکامگی مسعود بیان شده باشد که بونصر مشکان پس از شکست لشکرکشی به جانب «نسا» برای نبرد با ترکمانان در مورد امیرمسعود به خواجه عبدالصمد می‌گوید. در این گفتگو، پاسخ بونصر به سؤال خواجه که چرا در هنگامی که همه در باب شکست این لشکرکشی، امیر را دلداری می‌دادند، تو چیزی نگفتی مگر گفته‌هایی تند و گزنده و نمک بر زخم شاه پاشیدی؟: «وزیر بونصر را گفت: بسیار خاموش بودی و سخن نگفتی و چون بگفتی، سنگ منجنیق بود که در آبگینه‌خانه انداختی» ... بونصر می‌گوید چنین است:

«چه کردم که سخنی راست نگفتمی و نصیحتی راست نکردمی تا مگر دست از استبداد بکشد و گوش به کارها بهتر دارد؟» (بیهقی، ۱۳۸۳: ۷۰۹/۲) نصیحت بونصر، رسیدگی بیشتر به اوضاع لشکر و رعیت به جای نشاط و طرب است: «یک چندی دست از شادی و طرب می‌باید کشید و لشکر را پیش خویش عرضه کرد و این توفیرها که این خواجه عارض می‌پندارد که خدمت است که می‌کند، برانداخت و دل لشکر را دریافت و مردمان را نگاه داشت» (همان: ۷۱۰/۲).

گفتگوی بونصر با بیهقی

همین مسأله یک بار دیگر نیز در بین گفته‌هایی که بونصر با بیهقی دارد، بیان می‌شود. این سخنان پس از مخالفت شدید بونصر و وزیر برای جلوگیری از حرکت سلطان به جانب «هانسی» و غزوه هندوستان است: «کار ری و جبال چنین شد و لشکری بدان آراستگی زیر و زبر گشت و حال خراسان چنین، و از هر جانب خللی، و خداوند جهان شادی‌دوست و خودرأی و وزیر، متهم و ترسان و سالاران بزرگ که بودند همه رایگان برافتادند، و خلیفه این عارض لشکر را به توفیر زیر و زبر کرد و خداوند زرق او می‌خرد و ندانم که آخر این کار چون بود و من باری خون جگر می‌خورم» (همان: ۷۶۱/۲).

بونصر در همین عبارت کوتاه، اما مستقیم و با صراحت کامل، به چندین عامل از عوامل بی‌اعتمادی اشاره کرده است؛ اولاً به مستبد و خودرأی بودن سلطان اشاره دارد. ثانیاً به ترسان بودن وزیر از وی که بی‌وجه مورد تهمت واقع شده‌است. ثالثاً به نفوذ اشخاصی فاقد لیاقت و کاردانی لازم در امور لشکری که سبب ناکارایی لشکر و در نتیجه بی‌اعتمادی آن به سلطان و نیز از بین رفتن بی‌دلیل افراد لایق و کاردان می‌شود.

گفتگوی مسعود، عبدالصمد و بوسهل زوزنی

گفتگوی دیگری که بین مسعود، عبدالصمد و بوسهل زوزنی صورت می‌گیرد، نشان‌گر بی‌اعتمادی مردم بلخ به حکومت مسعود است. این گفتگو پس از رسیدن نامه امیرک بیهقی، صاحب برید بلخ، مبنی بر فرستادن لشکری قوی از غزنین به سوی بلخ برای کمک به امیرک و جنگیدن با سلجوقیان است: «وزیر گفت: امیرک نیکو گفته است و نبشته، اما این حال که خراسان را افتاد جز به حاضری خداوند در نتوان یافت... و بسیار مردم مفسد و شرّجوی و شرّ

خواه در بلخ هستند و امیرک می‌پندارد که مردم بلخ او را مطیع باشند، چنان که پیش از این بودند و اگر آنجا لشکری فرستاده آید، کم از ده هزار سوار نباید که اگر کم از این باشد، هم آب ریختگی باشد» (همان: ۹۷۷/۳). گفته بوسهل به صراحت نشان می‌دهد که مردم بلخ اعتماد خود را نسبت به حکومت مسعود از دست داده‌اند.

گفتگوی بونصر مشکان و ابوالعلا طیب

گفتگویی که بین بونصر مشکان و ابوالعلا طیب صورت می‌گیرد، از دیگر نمونه‌های بی‌اعتمادی بین ارکان حکومت و سلطان است. پس از آن که ابوالحسن عبدالجلیل، مسعود را به گرفتن ستور اعیان و ارکان دولت و علی‌الخصوص بونصر مشکان تحریک می‌کند، بونصر این مسأله را توهین به خود تلقی کرده و چنین می‌گوید: «چون کار بونصر بدان منزلت رسید که به گفتار چون ابوالحسن ایدونی بر وی ستور نویسند، زندان و خواری و درویشی و مرگ بر وی خوش شد» (بیهقی، همان: ۹۲۶/۳). وی تصمیم می‌گیرد پیغام تندی بر زبان ابوالعلا طیب به سلطان برساند: «بنده پیر گشته و این اندک مایه تجملی که دارد خدمت راست و چون بدین حاجت آید، فرمان خداوند را باشد، کدام قلعت فرماید تا بنده آنجا رود و بنشیند.» (همان: ۹۲۶/۳-۹۲۷) دلیلی که ابوالعلا برای ندادن این پیغام به مسعود ذکر می‌کند، نشان می‌دهد که چگونه هر حرکت نسنجیده‌ای (اگرچه نقد منصفانه از سوی افراد ثقه‌ای مانند بونصر) می‌تواند بهانه‌ای در دست سلطان برای آسیب رساندن باشد: «بوالعلا گفت: خواجه را مقرر هست که من دوست دار قدیم اویم؟ گفت: هست. گفت: این پیغام ناصواب است، که سلطان نه آن است که بود و با هرکس بهانه می‌جوید، نباید که چشم زخمی افتد» (همان: ۹۲۷/۳). سه جمله پایانی ابوالعلا مستقیماً نشانگر ترس و بی‌اعتمادی ابوالعلا به سلطان است؛ اولاً این که سلطان، همان سلطان سابق نیست هرچند که سابقاً نیز قابل اعتماد نبوده، اما اینک کاملاً غیرقابل اعتماد است و ثانیاً پیوسته به دنبال بهانه است تا به راحتی ارکان حکومت را حذف کند. این آسیب شامل قتل، توطئه، حبس و مصادره اموال می‌شود.

گفتگوی سبازی و بیهقی

پس از واقعه دندانقان که مسعود به تحریک کوتوال، سوری و ابوالحسن عبدالجلیل به دستگیری سباشی، علی دایه و بگتغدی اقدام می‌کند: «و امیر این در شب راست کرده بود با کوتوال و سوری و بوالحسن عبدالجلیل، چنان که کسی دیگر برین واقف نبود» (بیهقی، همان: ۹۷۹/۳) بیهقی را به عنوان مشرف به همراه سوری مأمور می‌کند که به نزد سباشی و علی دایه بروند و موارد اتهام آن‌ها را به آنان بازگویند. در واقع طوماری از خیانت‌های سباشی را از زمان جنگ ترکمانان تا واقعه دندانقان برای وی بخوانند. سباشی پس از شنیدن آن اتهامات چنین می‌گوید: «این همه املا این مرد کرده است- یعنی سوری- خداوند سلطان را بگوی که من جواب این صورت‌ها بداده‌ام بدان وقت که از هرات به غزنین آمده‌ام، خداوند نیکو بشنود و مقرر گشت که همه صورت‌ها که کرده بودند، باطل است و به لفظ عالی رفت که درگذشتم، که دروغ بوده است و نسزد ازین پس که خداوند به سر این باز شود» (همان: ۹۸۰/۳).

اگر به اولین جمله سباشی توجه شود به خوبی دریافت می‌شود که او علت اصلی بدبینی مسعود را، فتنه‌گری سوری می‌داند؛ این جمله، فضای بی‌اعتمادی خاصی را به وجود می‌آورد و مسعود را شخصیتی بدون ثبات رأی معرفی می‌کند. ذکر عین عبارت مسعود: «درگذشتم، که دروغ بوده است» (همان: ۹۸۰/۳). برای تأکید بر همین غیرقابل اعتماد بودن اوست. سباشی در ادامه گفته‌های خود، دوباره تأکید می‌کند که: «خداوند را معلوم است که من غدر نکردم» (همان: ۹۸۰/۳) سپس توضیح می‌دهد که: «مرا سوزیانی نمانده است که جایی برآید.» (همان: ۹۸۰/۳) عبارت کوتاه اخیر، گویای بسیاری از فسادهای دربار غزنوی و علت بسیاری از بی‌اعتمادی‌های مسعود به ارکان حکومت است؛ زیرا غضب «سوزیان» و مال و اموال سران حکومت، خود یکی از دلایل تهمت و حبس و قتل سران است. بیهقی در این گفتگو نیز از روش مستقیم گفتگو به خوبی بهره برده است.

گفتگوی بیهقی، سوری و علی دایه

بیهقی در گفتگویی نیز که در همین ماجرا بین وی و سوری و علی دایه صورت می‌گیرد، همین فضای بی‌اعتمادی را نشان می‌دهد: «سوری طوماری دیگر بر وی خواندن گرفت، چون به آخر رسید، مرا گفت بدانستم، این مشتی ژاژ است که بوالحسن و دیگران نیشته‌اند» (بیهقی،

همان: ۹۸۰/۳). اگر به سخنان علی دایه توجه شود، به خوبی دریافته می‌شود که وی نیز همان گفته‌های سباشی را تکرار می‌کند. وی نیز اولین و مهم‌ترین عامل بی‌اعتمادی مسعود به خود را فتنه‌گری ابوالحسن عبدالجلیل می‌داند و عامل دوم را طمع در اموال خود: «و به چیزی که مراست طمع کرده‌اند تا برداشته آید. کار کارِ شماست» (همان: ۹۸۰/۳). این هم‌فکری از آنجا ناشی می‌شود که تمام ارکان حکومت مسعود، بارها به صورت ملموس و تجربی، این مسائل را درک کرده‌اند. آن‌ها به خوبی از فتنه‌گری‌های اشخاص دربار مطلع هستند و چه بسا که خود سباشی و علی دایه، بارها به فتنه‌گری علیه دیگران پرداخته‌اند. همین لحن کلام نسبتاً تند که کمتر از زبان شخصیت‌های تاریخ بیهقی دیده می‌شود هم بیان‌گر شخصیت متکلم است و هم نشان‌گر خواسته درونی نویسنده. «می‌گویند سقراط گفته است که: انسان هر طور باشد زبانش نیز همان‌طور است. این نکته را سقراط گفته یا نگفته باشد، بدون تردید از نظر موضوعی که ما پیش رو داریم ارزش دارد؛ چرا که می‌توان آن را در دو جهت، از نظر قصه، گسترش داد و گفت: اولاً شخصیت قصه هر طور باشد، زبانش نیز همان‌طور است؛ و ثانیاً: قصه‌نویس، هر طور باشد، زبانش نیز همان‌طور است» (براهنی، ۱۳۷۱: ۴۳۱/۱).

در ادامه این ماجرا، پس از آنکه طوماری از خیانت‌های علی دایه بر وی خوانده می‌شود، در پیغامی که علی دایه از بیهقی می‌خواهد تا به مسعود برساند، مستقیماً به غیرقابل اعتماد و مضر بودن عبدالجلیل و سوری که در حال حاضر مورد اعتماد مسعود هستند، تأکید می‌کند: «فردا بینی که از بوالحسن عبدالجلیل چه بینی! و خراسان در سر این سوری شده است، باری بر غزنین دستش مده» (همان: ۹۸۰/۳).

علاوه بر آنچه گفته شد، می‌توان به موارد بسیار دیگری نیز اشاره کرد که در خلال آن‌ها، جملاتی مکرر آورده می‌شود که بر بی‌اعتمادی حمل می‌شوند؛ به عنوان مثال: «جز خاموشی روی نیست.» این جمله نشان دهنده فریاد سکوت معنادار، خفقان و شیوع بی‌اعتمادی است؛ از نمونه‌های به کار بردن این جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

گفتگوی عبدالصمد وزیر با بونصر

عبدالصمد وزیر در گفتگویی که با بونصر دارد، چنین می‌گوید: «می‌بینی این استبدادها و تدبیرهایِ خطا که این خداوند پیش گرفته است؟ ترسم که خراسان از دست ما بشود که هیچ دلایل اقبال نمی‌بینم» (همان: ۸۹۰/۳). و بونصر چنین پاسخ می‌دهد: «خواجه مدتی دراز است که از ما غائب بوده است، این خداوند نه آن است که او دیده بود و به هیچ حال سخن نمی‌تواند شنود و ایزد، عزّ ذکره، را تقدیربست درین کارها که آدمی به سر آن نتواند شد و جز خاموشی و صبر روی نیست» (همان: ۸۹۰/۳-۸۹۱). در این قسمت نیز بیهقی از گفتگو به روش مستقیم سود برده است.

در جریان نصیحت عبدالصمد به مسعود مبنی بر آن که نباید در زمستان لشکر را درگیر جنگیدن با «بوری تگین» کند، بلکه باید به جانب بلخ برود و مشغول جنگیدن با طغرل و یبغو شود، وزیر به بونصر چنین می‌گوید: «می‌بینی که چه خواهد کرد؟ از آب گذاره خواهد شد در چنین وقت به رمانیدن بوری تگین بدان که وی به ختلان آمد و [از] پنج آب بگذشت. این کاری است که خدای به داند که چون شود، اوهام و خواطر ازین عاجزند.» (همان: ۸۹۵/۳) و بونصر چنین پاسخ می‌دهد: «جز خاموشی روی نیست، که نصیحت که به تهمت بازگردد ناکردنی است» (همان: ۸۹۵/۳).

هم‌چنین درضمن گفتگوی دیگری که عبدالصمد با بونصر دارد، وزیر با اشاره به وضعیت نابسامان خراسان و حضور طغرل در نیشابور، داود در سرخس و ینالیان در نسا و باورد و در عین حال به نشاط نشستن مسعود، کراهت خود را از رفتار مسعود ابراز می‌کند و بونصر چنین پاسخ می‌دهد: «و سخنی که ناخوش خواهد آمد ناگفته به و خداوند را امروز سخن ما پیران ناخوش می‌آید و این همه جوانان کار نادیده می‌خواهند و بدین سبب صورت پیران زشت می‌کنند و جز خاموشی روی نیست. وزیر گفت: هم‌چنین است و اگر ازین حدیث چیزی پرسد، خاموش می‌باشیم» (بیهقی، همان: ۹۲۰/۳).

گاهی از زبان بیهقی این جمله به گوش می‌رسد: «و طرفه آن بود که با وزیر عتاب کرد که خوارزم در سر پست شد. وزیر را جز خاموشی روی نبود. خان و مانش بکنند و زهره نداشت که سخن گفتی» (همان: ۱۱۱۴/۳). در واقع، بیهقی نقش راوی را بازی می‌کند که از روش مستقیم گفتگو به خوبی استفاده می‌کند. گاهی نیز این جمله ذکر نمی‌شود، بلکه دلیل آن بیان می‌شود. لازم به ذکر است که این گونه جملات معمولاً در گفتگوهای بونصر دیده می‌شود و شاید علت آن هم شخصیت محافظه‌کار بونصر باشد که سعی می‌کند با توجه به شرایط و موقعیت، نظرات خود را بیان کند. ترس بونصر از این که مبادا چیزی بگوید که به گونه‌ای دیگری برداشت شود، در گفتگوی او با مسعود کاملاً مشهود است: «(امیر) گفت این چه بود که ما کردیم؟! لعنت خدای برین عراقیک باد، فایده‌ای حاصل نیامد و چیزی به لشکر نرسید و شنودم که رعایای آن نواحی مالیده شدند» (همان: ۶۹۱/۲). بونصر پاسخ می‌دهد: «زندگانی خداوند دراز باد، خواجه و دیگر بندگان می‌گفتند، اما بر رأی عالی ممکن نبود بیش از آن اعتراض کردن، که صورتی دیگر می‌بست» (همان: ۶۹۱/۲).

البته بونصر علت این مسأله (خاموش ماندن) را در ابتدای سلطنت مسعود به وی گوشزد کرده بود. وی در خلوتی که با مسعود داشت چنین گفت: «زندگانی خداوند دراز باد، دارم نصیحتی چند، اما اندیشیدم که دشوار آید که سخن تلخ باشد و سخنانی که بنده نصیحت‌آمیز بازنماید، خداوند باشد که با خاصگان خویش بگوید و ایشان را از آن ناخوش آید و گویند: بونصر را بسنده نیست که نیکو بزیسته باشد؟ دست فرا وزارت و تدبیر کرد» (همان: ۵۵/۱).

گفتگوهای مسعود

گاهی مسئله بی‌اعتمادی در گفتگوهای مسعود با دیگران که در واقع گونه‌ای از اعترافات اوست، بیان می‌شود. در ماجرای بدگمان شدن مسعود به آلتونتاش و توطئه قتل او که صورت نگرفت، مسعود در نزد بونصر اعتراف می‌کند که علت بی‌اعتماد شدن وی به آلتونتاش، فتنه‌گری اطرافیان بوده است: «این‌ها نخواهند گذاشت که هیچ کاری بر قاعده راست بماند» (همان: ۷۲/۱). بونصر در نقل این ماجرا می‌گوید: «آنچه رفته بود و او را بر آن داشته بودند، به تمامی بازگفت» (همان: ۷۳/۱). عبارت بونصر دربردارنده این مفهوم است که گفتگوهای بسیاری به صورت مخفی با مسعود صورت می‌گیرد که در به وجود آوردن فضای بی‌اعتمادی بسیار مؤثر است. تأثیر این گفتگوها به گونه‌ای است که مسعود به کاری که دیگران از او

می‌خواهند، وادار می‌شود و اطرافیان به راحتی اعتماد او را نسبت به دیگران سلب می‌کنند (همان: ۴۶۰/۲-۴۶۵).

پس از واقعه دندانقان، مسعود به بی‌اعتمادی خود نسبت به علی دایه، سباشی و بگتغدی چنین اعتراف می‌کند: «این مطلقه‌ها آنجا بر نزدیک خواجه تا برین حال واقف گردد، و بگوی که رأی درست آن بود که خواجه دید اما ما را به ما نگذارند. علی دایه و سباشی و بگتغدی ما را برین داشتند و اینک چنین خیانت‌ها از ایشان ظاهر می‌گردد. تا خواجه نگوید که ایشان بی‌گناه بودند» (همان: ۹۸۴/۳).

نتیجه

وجدان تاریخ نویسی و تعهد ابوالفضل بیهقی وی را بر آن داشته است تا در کنار رعایت شأن و احترام سلطان مسعود، ابزارهایی را به کار گیرد تا بی‌اعتمادی و بدبینی موجود در دربار او را به شیوه‌ای غیر مستقیم و پوشیده، آشکار نماید و خوانندگان تاریخ خویش را از واقعیت‌های تاریخی آن عصر آگاه سازد.

گفتگو از ابزارهایی است که بیهقی با این انگیزه و هدف خاص از طریق آن به توصیف دقیق شخصیت‌ها و روابط آن‌ها می‌پردازد. بیهقی گاه از طریق بازگویی جملات اشخاص در لابه‌لای گفتگوهایشان، آن‌ها را قابل‌اعتماد یا غیرقابل اعتماد معرفی می‌کند. گاه فضای بی‌اعتمادی را از طریق گزینش‌ها و پاره‌های برگزیده خود از میان گفتگوی شخصیت‌ها بیان می‌کند. به دلیل آن‌که گفتگوها در تاریخ بیهقی واقعی هستند، تکرار یکی دو جمله یا عبارت از زبان افراد بانفوذ حکومت مسعود، می‌تواند فضای دربار را نشان دهد؛ مثلاً تکرار مفهوم حرف-شنوی‌های مسعود در میان گفتگوهای افراد مختلف دربار نشان می‌دهد که در این فضا، روابط تا چه اندازه تیره و ناسالم است و از طرفی مسعود تا چه حد تحت تأثیر اطرافیان خود قرار دارد و همین امر در تشدید فضای بی‌اعتمادی چقدر مؤثر واقع شده است.

دور از ذهن نیست اگر گفته شود، بیهقی نیز مانند هر نویسنده دیگری به دنبال کلمات و جملات خاصی بوده است که بار معنایی و القایی نیرومندی داشته باشند؛ چرا که وی باید اهداف خاص خود را از طریق انتخاب واژگان و سپس چگونگی ترکیب و به کارگیری آن‌ها در کلام

به گونه‌ای بیان کند که بار عاطفی مورد نظر را دارا باشند تا بتوانند اطلاعات را به گونه‌ای انتقال دهند که او می‌خواهد. بنابراین این روش نیز ابزاری است در خدمت اندیشه نویسنده.

بیهقی، اعتراض خود را در لفافه‌ای از گفتگوهای دیگران می‌پیچد و از طریق گفتگوی آن‌ها بسیاری از سیاست‌های اشتباه حکومت غزنویان را برملا می‌کند و به این ترتیب، هم کلام خود را استوارتر می‌سازد و هم خطری او را تهدید نمی‌کند و از سوی دیگر، خواننده را مستقیماً دعوت به شنیدن و دریافت نظر شخصیت‌های تاریخ خود در مسائل مهم حکومت می‌کند. باید یادآور شد که بیهقی احتمالاً با علم و آگاهی، قسمت‌های زائد و عادی کلام را حذف کرده است و همین مسئله، نشان دهنده تأکید وی بر قسمت‌های ذکر شده، است و البته از این طریق خواننده را یاری می‌کند تا با انگشت گذاشتن بر همین قسمت‌ها به برداشت‌های خاص دست یابد؛ بنابراین بیهقی گاهی برای نشان دادن چهره‌های منفی یا مثبت، از میان تمام گفتگوهای آن‌ها، گفتگوهایی را انتخاب می‌کند که نشان بدهد این شخصیت‌ها قابل اعتمادند یا غیرقابل اعتماد.

بنابر آنچه گفته شد، بیهقی یا هر نویسنده دیگر که در عصر انجماد فکری و اندیشه‌ای زندگی می‌کند، ناچار باید قسمتی از حرف‌های گفتنی و انتقادی خود را بین ابزارها و عناصر بیانی و داستانی تقسیم کند، تا فی‌المثل، گفتگو نیز در انتقال افکار و عقاید نویسنده، باری را به دوش بکشد و در نتیجه باری از دوش نویسنده بردارد.

منابع

- آلبوت، میریام، (۱۳۸۰)، رمان به روایت رمان‌نویسان، ترجمه علی محمد حق‌شناس، چاپ دوم، تهران، نشر مرکز.
- اسکولز، رابرت، (۱۳۷۷) عناصر داستان، ترجمه فرزانه طاهری، چاپ اول، نشر مرکز، تهران.
- ایرانی، ناصر، (۱۳۸۰)، هنر رمان، چاپ اول، تهران، انتشارات آبانگاه.
- براهنی، رضا، (۱۳۷۱)، طلا در مس (در شعر و شاعری)، جلد اول، تهران، ناشر نویسنده.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، (۱۳۸۳)، تاریخ بیهقی، ۳ جلد، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ چهارم، تهران، انتشارات مهتاب.
- بک، جان، (۱۳۸۷)، شیوه‌های تحلیل رمان، ترجمه احمد صدارتی، چاپ سوم، تهران، نشر مرکز.
- تودوروف، تزوتان، (۱۳۷۹)، بوطیقای ساختارگرا، ترجمه محمد نبوی، چاپ اول، تهران، انتشارات آگه.
- حجازی، بهجت السادات، (۱۳۸۷)، «روان‌شناسی شخصیت در تاریخ بیهقی»، فصلنامه علمی پژوهشی کاوش نامه، سال نهم، شماره ۱۶، صص ۳۹-۹.
- دستغیب، عبدالعلی، (۱۳۸۳) کالبد شکافی رمان فارسی، چاپ اول، تهران، سوره مهر.
- صحرائی، قاسم و علی حیدری و مریم میرزائی مقدم، (۱۳۹۰)، «لحن صحنه پردازی و فضا ابزار انتقاد و اعتراض بیهقی»، پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی، شماره ۱۱، پاییز ۱۳۹۰.
- ----- (۱۳۹۰)، «نقش تمثیلهای بیهقی در تبیین بی‌اعتمادی‌های دربار مسعود غزنوی»، فصلنامه مطالعات و تحقیقات ادبی، شماره ۱۶، بهار و تابستان ۱۳۹۰.
- صحرائی، قاسم و مریم میرزائی مقدم، (۱۳۹۰)، «بی‌اعتمادی در دستگاه مسعود غزنوی و دلایل آن در تاریخ بیهقی»، پژوهش‌های تاریخی، شماره ۱۱، پاییز ۱۳۹۰.
- صنعتی، محمد، (۱۳۸۰) تحلیل‌های روانشناختی در هنر و ادبیات، چاپ اول، نشر مرکز، تهران.
- کادن، جی.ای، (۱۳۸۰) فرهنگ ادبیات و نقد جهان، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران، شادگان.
- مک‌کی، رابرت، (۱۳۸۸)، داستان، ساختار، سبک و...، ترجمه محمد گذرآبادی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات هرمس.

- مهدی پور عمرانی، روح الله، (۱۳۶۸) آموزش داستان نویسی، چاپ اول، تهران، تیرگان.
- میرصادقی، جمال، (۱۳۷۶)، عناصر داستانی، چاپ سوم با ویرایش جدید، تهران، انتشارات سخن.
- نیچه و دیگران، (۱۳۷۹)، هرمنوتیک مدرن، ترجمه بابک احمدی و دیگران، چاپ اول، تهران، نشر مرکز.
- یوسفی، غلامحسین (۱۳۵۰)، «هنر نویسندگی بیهقی»، یادنامه ابوالفضل بیهقی، مشهد، چاپخانه دانشگاه فردوسی مشهد، صص ۷۹۹-۸۲۹.
- یونسی، ابراهیم، (۱۳۶۹)، هنر داستان نویسی، چاپ پنجم، تهران، انتشارات نگاه.